

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بازتایپ و تکثیر انترنیتی: سازمان انقلابی افغانستان
داکتر فروتن
۲۹ اگست ۲۰۱۳

حزب توده در مهاجرت

بخش چهاردهم

باز هم دربارهٔ انشعاب

عادت بر این جاری شده که اطلاق انشعاب در حزب طبقه کارگر (یا در هر حزب دیگر) گویا بستگی دارد به این که اکثریت در کجا است. هر کجا اقلیتی است که از حزب جدا می شود همیشه و در همه حال عنوان «انشعابگر» را به او می چسبانند. بیهوده نیست که حزب توده از «دومین انشعاب» سخن به میان می آورد و آن سه تن از افراد کمیته مرکزی را که از حزب بریدند انشعابگر میخواند.

مفهوم انشعاب در حزب طبقه کارگر مانند بسیاری از مفاهیم دیگر ناشناخته مانده است. وظیفه خود میدانم که لااقل برای آیندگان مضمون و محتوای انشعاب را توضیح دهم.

پلنوم یازدهم حزب توده ایران سه تن از اعضای خود را به خاطر استواری در مواضع طبقه کارگر، به خاطر مبارزه با رویزیونیسم، از کمیته مرکزی کنار گذاشت. پس از آن که دو تن از آنان به ترک مهاجرت توفیق یافتند، بوروی کمیته مرکزی در آذر ماه [قوس] ۱۳۴۴ (دسمبر ۱۹۶۵) طی اعلامیه ای که بارها از رادیوی «پیک ایران» پخش شد، هر سه تن را از حزب اخراج کرد و از بخت بد در همان اوان (بهمن [دلو] ۴۴) در تهران دادگاه نظامی تازه ای تشکیل شد برای محاکمه مجدد برخی از سران حزب توده و از آنجمله من که همه در گذشته محاکمه و محکوم شده بودند. (خانم مریم فیروز نیز در شمار متهمین بود). این دادگاه به جز خانم مریم فیروز که به ده سال زندان محکوم کرد همه را و از آنجمله مرا به اعدام محکوم ساخت. بورو با ترک مهاجرت ما مخالف بود به این عنوان که مسئولیت «امنیت» ما را برعهده دارد، لابد پخش اعلامیه از رادیوی «پیک ایران» که به ساواک و رژیم شاه هوشدار می داد که فروتن (وسغائی) به غرب رفته تأمین امنیت مرا در نظر داشته است!!

«اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران دربارهٔ فعالیت گروه انشعابی» در کتاب «اسناد و دیدگاه ها» با عنوان «دومین انشعاب» آمده است. عنوان «گروه انشعابی» و «دومین انشعاب» (انشعاب گروه خلیل ملکی) قرار می دهد و با این تردستی چنین می پندارد که می تواند محکوم بودن فعالیت آن سه تن را بقبولاند.

اعلامیه کمیته مرکزی که نویسنده آن اسکندری است از آن حکایت دارد که او و یارانش در رهبری مفهوم انشعاب را در حزب طبقه کارگر دریافته اند و تصور می کنند آن اقلیتی را که بر اثر اختلاف در خط مشی از اکثریت جدا شد یا آن اقلیتی را که از حزب کنار گذاردند می توان انشعابگر نامید. بدون شک در پلنوم یازدهم انشعابی روی داد، انشعاب در معنای لغوی آن بدین معنی که یک اقلیت سه نفره از اکثریت اعضا پلنوم جدا شد. ولی اگر این جدائی را در لغت بتوان انشعاب نامید، از لحاظ حزبی، انشعاب و انشعابگر معنی و مضمونی خاص دارد که صرف واژه انشعاب گویای حقیقت آن نیست و به شناخت انشعابگر کمکی نمی دهد. با چنین برداشتی از انشعاب، اقلیت همیشه انشعابگر است و این آن چیزی است که انشعابگران واقعی تلقین می کنند. آیا واقعاً همیشه و در همه حال انشعابگر، اقلیت است؟ برای پاسخ به این سؤال نخست باید دید در حزب طبقه کارگر انشعاب به چه معنا است.

امر وحدت که اساس و شالوده موفقیت حزب است بر دو پایه استوار است: وحدت اندیشه و وحدت عمل. وحدت اندیشه به معنی وحدت در مسائل ایدئولوژیک و تئوریک و وحدت در مواضع سیاسی است. وحدت عمل به معنی وحدت در اصول و موازین سازمانی است که در صورت صحت مشی سیاسی، ضامن پیروزی در مبارزه و پیروزی در انقلاب است. هرگونه انحراف (و نه اشتباه) از هر یک از پایه های وحدت طبیعتاً وحدت را برهم می زند و در نهایت کار به انشعاب می کشد. انشعابگر آن جناحی از حزب یا رهبری است که از مواضع طبقه کارگر، در هر زمینه ای که باشد (ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی)، منحرف می شود، صرفنظر از این که اکثریت باشد یا اقلیت. برای روشن شدن مطلب مثالی می آورم.

جماعتی به اتفاق تصمیم می گیرند همراه با هم از تهران به شیراز بروند. وقتی در سر راه به اصفهان می رسند عده ای از جماعت جدا می شوند خواه بدینصورت که از ادامه مسافرت چشم می پوشند و خواه این که راه دیگری در پیش می گیرند که به شیراز منتهی نمی شود. با این حال مسافرت ادامه می یابد. در این که در جماعت مسافر انشعابی روی داده تردیدی نیست اما چه کسی یا کسانی انشعابگر اند؟ بدیهی است انشعابگر آنهایی هستند که تصمیم مشترک برای رسیدن به شیراز را زیر پا گذارده اند، خواه اکثریت جماعت باشد یا اقلیت. حتی چنانچه یک نفر از میان آنها به تصمیم وفادار بماند، هم او است که به راه راست می رود و دیگران اند که انشعابگر اند و این انشعابگران را در زبان متداول «رفیقان نیمه راه» می نامند که همه در عمل آنها را زشت و ناپسند می شمارند.

من در جایی گفته ام اینطور نیست که همیشه حق با اکثریت است و اقلیت خطا می اندیشد و خطا عمل می کند. اکنون می گویم اینطور نیست که اقلیت همیشه انشعابگر است و این صفت هیچگاه دامن اکثریت را نمی گیرد. انشعابگر آن کس یا آن گروهی است که از جهان بینی طبقه کارگر، از اهداف و آرمانها، از مواضع سازمانی وی منحرف می گردد خواه اکثریت باشد یا اقلیت.

در انشعاب دهه بیست این گروه خلیل ملکی بود که از راه و رسم طبقه کارگر، از مواضع انترناسیونالیسم پرولتری دوری گزید و این گروه در درون حزب اقلیت کوچکی بود. اما در دهه چهل، در پلنوم یازدهم وضع بر منوال دیگری است. این اکثریت کمیته مرکزی بود که راه پرولتاریا را در همه زمینه ها و تأکید می کنم در همه زمینه ها (ایدئولوژیک و تئوریک، سیاسی و سازمانی) کنار گذاشت و به کجراهه رفت. انشعابگر اکثریت کمیته مرکزی بود. اطلاق انشعابگر به آن اقلیتی که در سنگر طبقه کارگر استوار ایستاده بود خلاف حقیقت است؛ انتساب انشعاب و انشعابگر به رفقای سه گانه برای پوشانیدن انشعاب کمیته مرکزی است. در هر انشعاب، برای تشخیص انشعابگر باید مسأله را به طور مشخص بررسی کرد و نه آن که به صرف پدیده انشعاب، اقلیت را انشعابگر خواند، باید موضع هر دو طرف انشعاب را به درستی شناخت، باید دید کدامیک، از مواضع طبقه کارگر انحراف جسته است.

نویسنده اعلامیه واژه اکثریت را به یاری گرفته تا انشعاب را به گردن رفقای سه گانه ببندازد. گویا در حزب کمونیست یا جنبش کمونیستی هر جا اکثریت است، مارکسیسم در انحصار او است، اکثریت و ایدئولوژی طبقه کارگر گویا جدائی ناپذیر اند. اعلامیه که در رد نظریات درست درمی ماند فوراً به این حربه متوسل می شود که «حزب کمونیست چین خود را در برابر اکثریت احزاب کمونیست قرار داده است». تاریخ احزاب طبقه کارگر و انترناسیونال دوم خلاف این داوری رأی می دهد. بدون تردید در مواردی این اقلیت است که پرچم جهان بینی طبقه کارگر را برافراشته داشته است و اکثریت به راه خیانت به منافع و آرمان های طبقه کارگر رفته است. انترناسیونال دوم شاهد گویائی بر این امر است.

بوروی کمیته مرکزی برای آنکه به ادعای خود قوت بیشتری ببخشد از فعالیت فراکسیونی رفقای سه گانه سخن رانده است:

«۳ - بوروی کمیته مرکزی اقدامات ذیل: داشتن پلتفرم و خط مشی سیاسی برخلاف مشی و تاکتیک کمیته مرکزی، تشکیل جلسات سری سه نفره، کوشش در ایجاد ارتباطات مخفی با برخی از افراد حزب برای جلب آنها به موضع چپ روانه و ضد تشکیلاتی خود، اشاعه اخبار ناصحیح و تحریک آمیز درباره مصوبات پلنوم یازدهم در رهبری حزب، تکثیر و پخش اوراق و نامه ها بین اعضای حزب را به مثابه اعمال فراکسیونی و ضد سازمانی محکوم می کند»

فراکسیون در درون حزب طبقه کارگر به گروهی اطلاق می شود که دارای مشی ایدئولوژیک یا سیاسی و یا سازمانی خویش است، سازمان و انضباط گروهی خود را دارد و در نتیجه فعالیت خود وحدت صفوف حزب، وحدت ایده ای و سازمانی آن را برهم می زند، در نتیجه سیاست حزب را اگر به شکست نکشاند لااقل از احتمال موفقیت آن می کاهد. اما سخن بر سر فراکسیون در درون حزب طبقه کارگر است. نویسنده اعلامیه کمیته مرکزی چون خود و یارانش را حزب طبقه کارگر فرض کرده چنین پنداشته که مخالفان آنها در فراکسیون گرد آمده اند و به ضد حزب و رهبری آن توطئه می چینند. ولی در واقع این رفقای سه گانه اند که علی رغم اخراجشان از کمیته مرکزی و از حزب، پرچم سرخ را در دست دارند، آنهاست که در موضع طبقه کارگر استوار ایستاده اند. بر آن گروهی که در درون حزب رویونیست و اپورتونیست، واجد مشی راستین کارگری است و برای پیشبرد این مشی تلاش می کند، همه را فرا می خواند رویونیسم و رویونیست ها را رها کنند و به مارکسیسم - لنینیسم بپیوندند نام فراکسیون نمی توان نهاد. هر گروه مارکسیست راستین در حزبی سراپا آلوده به اپورتونیسم وظیفه دارد چنین عمل کند و گرنه در انجام وظیفه حزبی خویش کوتاهی ورزیده است.

من قبلاً توضیح داده ام که برخورد بوروی کمیته مرکزی به مسائل، ذهنی و دگماتیک است. بوروی موقت همین شیوه برخورد را در اعلامیه کمیته مرکزی تحت عنوان «درباره فعالیت گروه انشعابی» (سغانی، فروتن و قاسمی) بکار می گیرد. در اینجا نیز نوشته های سالها پیش قاسمی و فروتن را در برابر نوشته حال آنها قرار می دهد و سپس نتیجه می گیرد که این دو تن در گذشته «حرف های حساسی و معقول» می زدند و اکنون خلاف آنها را می گویند و می نویسند. نویسنده اعلامیه در مورد هر دوی ما به دو مقاله در موضوع لزوم حفظ وحدت حزب استناد کرده است. از مقاله ای در شماره ۷ مجله «مسائل حزبی» به قلم فروتن به تفصیل درباره حفظ وحدت حزب و انضباط حزبی نقل می کند و در پی آن می افزاید:

«به زحمت می توان باورکرد که نویسنده این عبارات و دارنده این نظریات همان رفیق فروتن است که نامه ۷ اکتوبر را امضاء کرده و در آن نه تنها تصمیمات رهبری حزب را، از کمیته

مرکزی گرفته تا بوروی منتخب آن، مخدوش و غیر قابل قبول دانسته است بلکه رسماً اعلام نموده که خود رأساً برای احیاء سنن انقلابی حزب توده ایران و پیروزی آرمانهای آن مبارزه خواهد کرد. رفقای سه گانه به هر دلیلی هم متوسل شوند نمی توانند تناقض واقعی و منطقی بین گفته های گذشته و اعمال کنونی خود را مستور دارند. همین تناقض منطقی می تواند نادرستی و غیر اصولی بودن روش انشعابگرانه این رفقاء را نشان دهد.»

مقاله نشریه داخلی معلوم نیست در چه تاریخی و به چه مناسبتی نگاشته شده، نویسنده اعلامیه عمداً به آن اشاره ای ندارد. شاید چنان که از فحوای کلام برمی آید مقالات قاسمی و فروتن در ارتباط با کتابی به نگارش درآمده که در ایران (قبل از پلنوم چهارم یا بلافاصله بعد از آن) به چاپ رسیده و در آن رهبری را نه به باد انتقاد منطقی و صحیح که به باد دشنام و ناسزا گرفته است. در آن موقع هنوز امید ایجاد سازمان های حزبی در ایران می رفت، هنوز معلوم نبود حزب کمونیست شوروی در منجلاط سازش و ضد انقلاب افتاده و همواره در آن فرو می رود، هنوز معلوم نبود حزب توده تا چه اندازه در وابستگی خود به مقامات شوروی پیش خواهد رفت، هنوز معلوم نبود کمیته مرکزی درست به مشی ضد کارگری اتحاد شوروی می پیوندد، هنوز غلام یحیی بر حزب حکومت نمی راند، هنوز مقامات شوروی مداخله خود را در حزب تا سرحد ننگ و افتضاح به پیش نرانده بودند. آیا همه این دگرگونی ها کافی برای اتخاذ موضعی جدید نیست؟ البته این دو موضع گیری متناقض یکدیگر را ولی کجای آن غیر منطقی و غیر اصولی است؟

اصولاً این چه شیوه برخورد به مسائل است، شیوه ای که از آن حقیقت نمی تراود؟ مثال مشخصی می زنم: من در گذشته گفته ام: فلانی آدم پاک و منزهی است، امروز می گویم (همان) فلانی آدم کثیف و تبهکاری است. کدامیک از این دو ارزیابی صحیح است و کدامیک غلط. از دیدگاه منطق این دو نظر می توانند هر دو صحیح باشند یا یکی صحیح و دیگری غلط، هر دو می توانند درست باشند چون فلانی که در گذشته پاک و منزّه بوده با مرور زمان آدم کثیف و تبهکاری از آب درآمده است. یا این که یکی از دو نظر ناصواب است و این که کدامیک ناصواب است و کدامیک صحیح، خود نیازمند غور و بررسی است. نویسنده اعلامیه کار را ساده کرده و آن نظری را که به سود خود دانسته، حقیقت محسوب داشته است و این در واقع عین پراگماتیسم است.

نویسنده این اعلامیه که عشق به وابستگی به امپریالیسم شوروی بینائی را از او گرفته سیاه بر روی سفید نوشته است:

«همزیستی دو خط مشی متفاوت در داخل کمیته مرکزی یک حزب طراز نوین با وحدت اراده و عمل که یکی از اصول مسلمة چنین احزابی است، مغایرت دارد» و در نتیجه پلنوم «رفقاء قاسمی و فروتن را از عضویت کمیته مرکزی معاف کرد»

این جملات حاکی از آنست که در درون کمیته مرکزی حزب توده ایران نه «دو خط مشی متفاوت» که دو خط مشی متضاد مارکسیستی و ضد مارکسیستی به چشم می آید و این بدان معنی است که خط مشی فروتن و قاسمی سوای مشی کمیته مرکزی است. خوب اگر چنین است - که چنین است - چرا این دو تن باید از وحدت حزب دفاع کنند. فروتن و قاسمی مشی بین المللی و موضع سیاسی حزب را در قبال رژیم شاه به درستی ضد مارکسیستی و ضد کارگری می دانند چرا باید با آن به مبارزه برنخیزند، همه را فرا نخوانند که از گرد رهبری حزب بپراکنند و در یک سازمان انقلابی گرد آیند؟ چرا نباید در پی تضعیف و نابودی حزبی برآیند که خود را درست در اختیار سوسیال امپریالیسم شوروی گذاشته است؟ کمیته مرکزی حزب گویا حق دارد به این علت که دو خط مشی در رهبری نمی

گنجد مخالفان را از عضویت در کمیته مرکزی «معاف» کند ولی به دارندگان خط مشی مخالف اجازه نمی دهد که در پی اجرای خط مشی خود باشند، اجازه نمی دهد همه کسانی که با خط مشی حزب مخالف اند، کمیته مرکزی را به علت موضع سازشکارانه و ضد انقلابی طرد کنند و سازمان خود را تشکیل دهند، چرا؟

طرفه این که نویسنده اعلامیه در پلنوم یازدهم به «معافیت» این دو تن از کمیته مرکزی ابتداء رأی مخالف داد که معنی آن بلامانع دانستن همزیستی دو خط مشی در درون کمیته مرکزی است و اگر فرمان غلام و شیوه ارباب مقامات شوروی نبود و اسکندری تغییر رأی نمی داد، این دو تن در کمیته مرکزی باقی می ماندند و همزیستی دومشی ادامه می یافت. نویسنده هنگام قلمی کردن اعلامیه لابد فراموش کرده بود که خود با دادن رأی مخالف به اخراج فروتن و قاسمی بر امکان همزیستی دو خط مشی در کمیته مرکزی صحه گذاشته است. آنچه که نشانه فقدان اصولیت و تبعیت از مصلحت وقت است این تناقض است و نه موضع گیری های منطقی و صحیح فروتن و قاسمی که در انطباق با اوضاع و احوال مشخص اتخاذ شده است.